

فصل چهارم

یونان باستان و پیش‌زمینه‌های تولد فلسفه

در این فصل:

- ◀ یونان دوران اساطیری
- ◀ مناسبات اجتماعی در شهر - دولت‌های یونانی
- ◀ رابطه‌ی برده‌داری با دموکراسی و فلسفیدن

تقسیم اجتماعی کار در یونان باستان که وظیفه‌ی انجام کارهای دستی مادی را به بخشی از جامعه (بردگان) و کارهای فکری، فرماندهی و فرمانروایی را به بخش دیگر (شهروندان آزاد) محول می‌کند، با تمام غیرانسانی بودنش، پیش شرط لازم برای پیدایش فلسفه بود. از این زاویه می‌توان گفت که فیلسوف هم فرزند بردگی است و هم فرزند آزادی، چرا که بدون بردگی بخشی از جامعه، آزادی برای آن بخش دیگر که بدون نیاز به کار دستی و فارغ از دردسرهای لازمی معیشت، بتواند با فراغت خاطر به کار فکری بپردازد و به چیزها "فکر" کند، نمی‌توانست

وجود داشته باشد. فلسفیدن امری فردی و خصوصی است و منشا آرا و عقاید فیلسوف نه در سنت‌های جامعه است و نه در دین. جوامع سنتی از آن چنان قوانین آهنین و انسجام محکمی برخوردارند که آزاداندیشی و نواندیشی در آن‌ها ممنوع و دشوار است.

بدون وجود خط و نگارش، فلسفه ممکن نیست، همان طور که اصولاً هیچ دانش دیگری هم بدون آن و صرفاً متکی بر روایت شفاهی ممکن نیست. فلسفه اگرچه در ظاهر از گفت‌وگو زاده می‌شود ولی بی چون و چرا شروع و تداوم‌اش به نگارش نیاز دارد. شاید براین نظر ایراد گیرند و مدعی شوند که سقراط پایه گذار فلسفه حتا یک سطر هم ننوشت، اما این ایراد نادرست است چراکه آراء سقراط از طریق نوشته‌های دیگران و عمدتاً شاگردش افلاطون به دست ما رسیده‌اند.

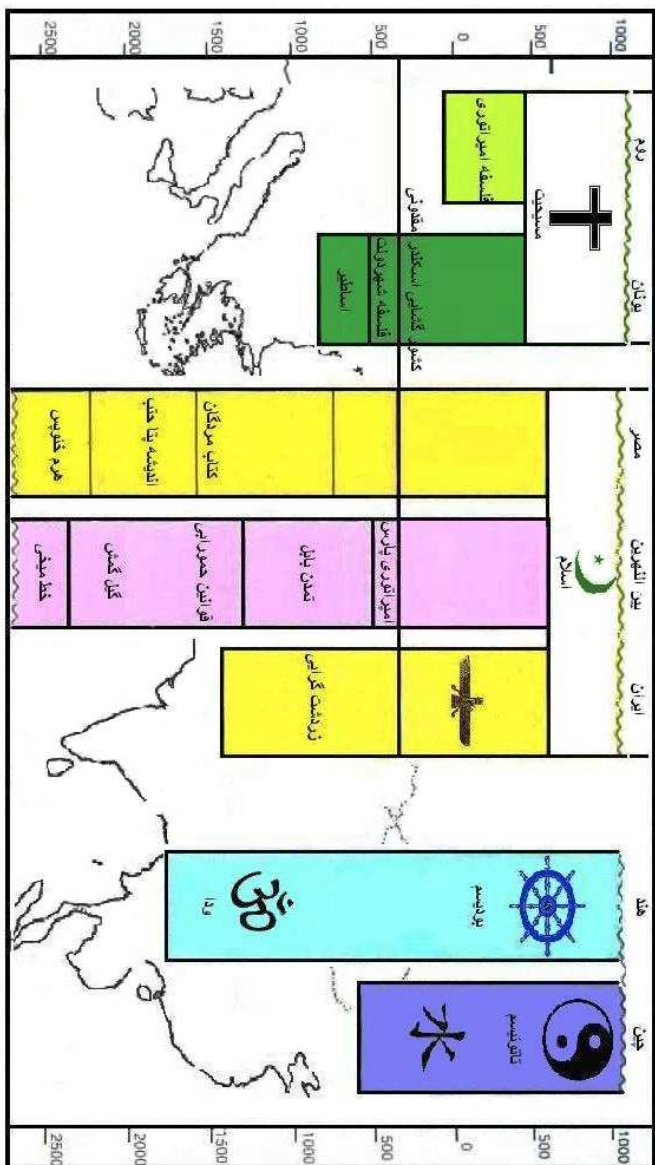
فلسفه چرا به خط نیاز دارد؟ به این دلیل ساده که اندیشه هم زندانی کلمات است و هم تنها از طریق کلمات می‌تواند خود را بیان کند. کلمات را می‌توان هم توسط طغفنتار به دیگران منتقل کرد و هم با نگارش. اما انتقال شفاهی، یعنی از طریق حافظه از دو نارسایی رنج می‌برد. نخست آن که در یک گفت و گوی رو در رو طرفین اغلب دستخوش احساسات واقع می‌شوند و ناخواسته از میزان دقت بحث کاسته می‌شود. دوم آن که در روند انتقال شفاهی به دیگران و آیندگان احتمال این که محتوای اصلی خواسته و یا ناخواسته مخدوش شود بسیار زیاد است. تنها ثبت کتبی است که به اندیشه عینیت می‌بخشد و قابلیت انتقال بدون خدشه‌ی آن را ممکن می‌سازد (باتوجه به خطاپذیری حافظه و عدم امکان ضبط طغفنتار در آن دوران).

از سوی دیگر اصولاً با نگارش است که می‌توان به اندیشه‌ی آن ساختار منظم و منسجمی را داد که محتوای اندیشه‌ی فلسفه شود. هر چند فلسفه‌ی ضدسیستمی می‌تواند وجود داشته باشد (نظیر شک گرایی و یا تجربه گرایی) اما یک فلسفه خارج از سیستم نمی‌تواند وجود داشته باشد.

در مرحله‌ی اوج تقسیم‌کار در دوران باستان است که شاهد تولد، رشد و بلوغ فلسفه هستیم رویدادهای اجتماعی و سیاسی بر ذهن انسان شوک وارد می‌سازد و جرقه‌ی ناشی از آن موجب پیدایش "اندیشه" می‌شود. آن زمانی که این "اندیشه" یک مجموعی منسجم و هماهنگی را تشکیل دهد می‌توان از "فلسفه" سخن راند. این معجزه‌ی انسانی تقریباً بطور هم‌زمان در سه بخش از دنیای متمدن اما با فرهنگ‌های متفاوت هند، چین و یونان رخ داد. بدیهی است که تامل و اندیشیدن پیش از دوران یونان باستان وجود داشته، بطور عمده نزد مصریان، در بین‌النهرین و در چین.

اما در هیچ کجا و در هیچ زمانی بدان مرحله رشد نکرد تا با آن چه که "فلسفه‌ی کلاسیک یونان" نامیده می‌شود، قابل مقایسه باشد. روند تکامل آن اما در یونان متفاوت از آن دو منطقی دیگر بود. آن چه در یونان شاهد پیدایش‌اش بودیم صرفاً "اندیشه" نبود بلکه "اندیشه‌ی منطقی" بود. در چین و هند با "حکمت" و "حکیم" مواجهیم در حالی که در یونان با "فلسفه" و "فیلسوف". این دوران حدود هشت سده به درازا کشید تا آن که با فرآسیدن "اندیشه‌ی غیرمنطقی" یعنی باور یا "ایمان" به خدای یکتا به پایان می‌رسد و اندیشه‌ی انسانی در مسیر دیگری به بیراهه می‌رود.

به واقع آن چه که به "فلسفه" معروف شده است، یعنی یک نوع اشتغال فکری روشن‌فکرانه، در اواخر سده‌ی هفتم پیش از میلاد در سرزمینی که امروزه یونان نامیده می‌شود، به وجود آمد. مسلم است که این امر یک شبه رخ نداد و به احتمال قوی فلسفه‌ی یونان باستان از خاورمیانه و بطور عمده از سومریان بسیار گرفته بود. حتا پیش‌ترها هم در خود یونان جریان فکری‌ای وجود داشته که فلسفه‌ی کلاسیک از آن تأثیر پذیرفتند.



تصویر ۳: باورهای ناسقالاتی دوران کهن

شکل‌گیری فلسفه مبین یک انقلاب واقعی و اصیل در اندیشه‌ی انسانی است. همانند بسیاری از اجزای تمدن مدرن، ما آن را وام‌دار یونانیان باستان هستیم. اگرچه پیش‌تر از یونانیان پیشرفت‌هایی هم توسط یونانیان، چینی‌ها، بابلیان و سده‌ها دیرتر به میزان بسیار کم‌تری توسط تمدن نوپای اسلامی انجام شد، مع‌هذا بی‌چون‌وچرا این یونانیان بودند که فلسفه و علم را دست‌کم تا دوره‌ی نوزایی در سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی به بالاترین قله‌ها ارتقا دادند. تاریخ اندیشه‌ی یونانی در طی چهار سده پیدایش و تکامل‌اش، که از سده‌ی هفتم پیش از میلاد شروع می‌شود، تابناک‌ترین صفحات تاریخ تمدن بشری را شامل می‌شود.

در طی این دوران با فوجی از اندیشمندان بی‌همتایی مواجه‌ایم که در مقام طلایه‌داران تکامل اندیشه بودند. این یونانی‌ها بودند که برای نخستین بار کروی بودن زمین را کشف کردند، فاصله‌ی زمین از ماه و خورشید را محاسبه کردند و وقوع یک مورد خورشید گرفتگی را با دقت بی‌نظیری پیش‌بینی کردند. کشفیات آنان در زمینه‌ی ریاضیات، به خصوص در حوزه‌ی هندسه و منطق به حدی پیشرفته بود که به جرأت می‌توان گفت در طی هزاروپانصد سال بعدی تقریباً چیزی به آن افزوده نشد. دوهزار سال پیش از داروین، آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که بشر از تکامل ماهیان به وجود آمده است. آنان علم مکانیک را پایه ریختند و حتی تا مرحله‌ی اختراع ماشین بخار پیش رفتند.

اما نکته‌ای که از همه شگفت‌انگیزتر است این که در سرتاسر این دوران در جهان‌بینی، فلسفه و علم یونانیان کمترین نشانی از دین و یا نیروهای فرآطبیعی مشاهده نمی‌کنیم. اندیشمندان یونانی در توضیح و تبیین پدیده‌های طبیعی، به وارونه مصریان و یا بابلیان، که از آن‌ها بسیار آموخته بودند، به هیچ وجه به خدایان متوسل نشدند. برای نخستین بار بشر در تلاش آن بود که خودش، طبیعت و بهره‌گیری از آن را صرفاً با زبان طبیعت توضیح دهد. این امر نقطه‌ی عطف بسیار مهمی بود در مسیر

تکامل اندیشه‌ی بشری: **نخستین انقلاب اندیشتی**. بدین ترتیب بود که "علم" به معنای واقعی (که در آن دوران "فلسفه" نام داشت) پا به عرصه زندگی گذاشت.

دوران معروف به دوره یونانی- رومی باستان با پیدایش نخستین شهر- دولت‌ها در سواحل دریای اژه در فاصله‌ی سده‌های هشتم تا ششم پیش از میلاد آغاز شد و با فروپاشی امپراطوری رم غربی در سده‌ی پنجم میلادی عمرش به پایان رسید. این دوران نقش بسیار مهمی در پیدایش و تکامل اندیشه‌ی انسانی و به ویژه فلسفه دارد. شهرهای یونان باستان نه تنها گاهواره‌ی تمدن و "فلسفه" بودند بلکه علم "سیاست" به معنای دقیق کلمه را هم پی ریختند و حتا مقوله‌ی "شهروند" را هم ابداع کردند. اما بلافاصله باید تأکید کرد که مقوله‌ی شهروند در یونان باستان همان معنای شهروند در دوره‌ی کنونی را نداشت، چرا که در جامعه‌ی یونان باستان دین و سیاست درهم ادغام شده بودند در حالی که در جامعه‌ی مدرن کنونی سیاست بر بنیاد جدایی کامل دین از سیاست بنا شده است (البته در اصل، نه در عمل و نه در همه‌جا). نکته‌ی مهم‌تر آن که یونان باستان جامعه‌ای بود متکی بر برده‌داری در حالی که امروزه در همه‌جا با سرمایه‌داری مواجه‌ایم. به واقع در دنیای باستان از فردگرایی فلسفی و حقوقی‌ای که جامعه‌ی مدرن معاصر برای یک فرد قائل است هیچ اثری دیده نمی‌شود. به رغم وجود یک سلسله تشابهات ظاهری بین مقولات فلسفی، حقوقی و سیاسی موجود در این دو جامعه، اشتباه بزرگی خواهد بود هر آینه با ساده کردن‌ها و تعمیمات نظری سهل‌انگارانه و غیرعلمی بین این دو پدیده یک تداوم تاریخی و یا منطقی برقرار سازیم.

این یونانیان بودند که برای نخستین بار "استدلال عقلی" را اختراع کردند و با این کار خود خدایان را از آریکه‌ی قدرت و خودکامگی به زیر کشیدند. در طی زمانی کمتر از شش سده اندیشه‌ی یونانی خود را از سلطه‌ی اساطیر رهانید و دروازه‌های دنیای دانایی متکی بر خرد را بر

روی انسان گشود. یونانیان با اختراع فلسفه - که موضوع و هدف‌اش شناخت طبیعت و انسان به کم‌کم مشاهدات عینی و استدلال‌های منطقی بود- و با به بیرون راندن خدایان و قهرمانان اساطیری از این قلمرو، علم را هر چند در شکل جنینی‌اش، جایگزین خرافات دینی و اساطیری کردند.

در این مرحله فلسفه صرفاً به مقولات و موضوعات فلسفی بسنده نمی‌کند، چرا که اصولاً هدف‌اش این نیست. فلسفه نه تنها طبیعت و انسان را به زیر ذره بین می‌برد بلکه مقولات اجتماعی-سیاسی هم ابداع می‌کند، مفاهیمی چون شهروندی؛ برابری؛ آزادی؛ حق؛ عدالت؛ مشارکت‌های اجتماعی؛ توازن نیروهای سیاسی؛ انواع حکومت‌ها (سلطنتی، اریستوکراسی، دموکراسی، اولیگارشی...) و قانون. چندین سده بعد رومی‌ها پاره‌ای از این ایده‌ها را الگوهای سیاسی-اجتماعی خود قرار دادند. با تولدِ خرد و استدلال عقلی، کل جامعه‌ی یونانی دستخوش دگرگونی ژرفی می‌شود و با این که در بدو امر قلمرو عملکردش فلسفه بود، اما، بتدریج کلیه‌ی حوزه‌های فعالیت بشری، یعنی زندگی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و دینی را دربرمی‌گیرد.

سده‌های میانه‌ی یونانی: تمدن می‌سنی

در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد اقوام هند و اروپایی کرانه‌های رود دانوب به سرزمین‌های جنوب کوچ می‌کنند و در جزایر دریای اژه سکنا می‌گزینند. این ساکنان جدید که به اقوام هلنی موسوم شدند، تمدنی بسیار پیشرفته ایجاد می‌کنند که به تمدن می‌سنی معروف شد. از آغاز سده‌ی پانزدهم پیش از میلاد آن‌ها با تسلط به فن دریانوردی بتدریج در سواحل آسیای صغیر (ترکیه‌ی امروزی) مستقر می‌شوند. جنگ معروف تروا که هومر در ایلیاد به روایت‌اش می‌پردازد در واقع بیان شاعرانه و حماسی از این مرحله از کشورگشایی و هجوم اقوام دوریان به سرزمین‌های یونان

و آسیای صغیر و نابدودی تمدن می‌سنی است. اقوام هلنی شکست خورده در جنگ و رانده شده از سرزمین‌های‌شان، به جزایر دریای اژه کوچ می‌کنند.

مرکز این تمدن شهر می‌سن^۱ بود و فرمانرویان‌اش را آناکس^۲ می‌نامیدند. جامعه در کل یک جامعه کشاورزی بود و فرمانروا در کلیه امور دخالت مستقیم داشت و بی آن که از تقدس آسمانی برخوردار باشد نخستین شخص دینی هم محسوب می‌شد. دین رایج در این دوران یک دین تک‌خدایی نبود. نه از کتاب مقدس خبری بود و نه از شریعت، جزم و مراجع دینی از نوع دین‌های شناخته شده‌ی امروزی. دین بطور عمده ترکیبی بود از استعارات و کنایه‌هایی درباره‌ی قهرمانان اساطیری و موجودات نیمه‌خدا- نیمه‌انسان. اما در مجموع اسطوره‌های‌شان هم از سرنوشت این نیمه‌خدایان- نیمه‌انسان‌ها سخن می‌گفتند و هم از چگونگی آفرینش دنیا، آن چه را که "تکوین‌شناسی دینی"^۳ می‌نامیم. این اسطوره‌ها به بازگویی ادبی و شاعرانه‌ی یک دنیای تخیلی و غیرواقعی پُر از رویدادهای حماسی شگرف و غریب، ممکن و ناممکن می‌پرداختند. در این دنیای تخیلی، قدرت بر پایه‌ی یک ساختار هر می‌بسیار دقیق و منضبطی بنا شده بود که آناکس در راس‌اش بر اریکه‌ی قدرت نشسته و در مراتب پایین‌تر هر یک از نیمه‌خدایان- قهرمانان قرار داشتند که موقعیت و جایگاه‌شان را مدیون پیروزی‌شان در نبردی سهمگین بودند. حماسه‌های ایلیاد و ادیسه^۴ نوشته‌ی هومر^۵ در سده‌ی نهم پیش از میلاد و منظومه‌ی تنوژنی اثر هزوید^۶ در سده‌ی هشتم که از شاهکارهای ادبی دنیا محسوب می‌شوند، به

۱- Mycen شهری در یونان باستان

۲ - Anax

۳- Théogonie تنوژنیا یا تکوین‌شناسی دینی نام مشهورترین نوشته هزوید

۴- Ilyad و Oddyssi - دو منظومه اساطیری- حماسی نوشته هومر در باره اساطیر یونان

۵- Homer - شاعر و داستان‌سرای یونانی، سده نهم پیش از میلاد

۶- Hézoide - شاعر نامدار یونانی در سده هشتم پیش از میلاد

بهترین وجهی تصویر زیبا و دقیقی از دین در این دوران که موسوم به "سده‌های میانه‌ی یونان" است را ترسیم می‌کنند.

فروپاشی تمدن می‌سنی. دوران پیشا-باستانی

تهاجم اقوام دوریان پی‌آمدهای اقتصادی و فرهنگی فاجعه‌آوری به بار آورد. شهرهای مهم تمدن می‌سنی نابود شدند و خط، نگارش، هنر سرامیک و فن شهرسازی از بین رفتند، تجارت و دریانوردی ناپدید شدند. در یک کلام تمدن می‌سنی که بیش از هزار کانون در سواحل دریای اژه به وجود آورده بود، به کلی از بین رفت. از این به بعد اقوام سامی هستند که جای یونانی‌ها را پر می‌کنند. در این بخش از کره زمین، حال سرزمین‌های آسیای صغیرند که می‌درخشند، دنیای سامی با فرهنگ‌های آند وری، بابلی، آرامی و فینیقی.

در طی سده‌های بعدی نظام اجتماعی و فکری جدیدی در یونان شکل می‌گیرد که از آن به نام تمدن پیشا-باستانی (آرکانیک)^۱ نام می‌برند (سده‌های هشتم تا ششم پیش از میلاد). در این دوران درحالی که طبقه بالادست سیادت‌اش در کشاورزی را حفظ کرده، اما، نظام حکومتی "آناکس" از بین رفته است. قدرت فرمانروای مطلق سابق به بخش‌های مختلف تفکیک شده و سه فرمانده جای آناکس را می‌گیرد. هر بخش از قدرت فرمانروای پیشین حال به فردی منتقل می‌شود که صلاحیت‌اش را می‌باید داشته باشد: تقسیم قوا و تصدی مقامات به واسطه‌ی داشتن صلاحیت در قلمروهای سیاسی، نظامی و مذهبی-حقوقی به سه قوه‌ی تا حدودی مستقل از یک دیگر. در آستانه‌ی سده‌ی هشتم پیش از میلاد هر چند که نظام جامعه هنوز اریستوکراسی بوده و توسط خاندان‌های ثروتمند

۱- Arcaique، سده‌های هشتم تا ششم پیش از میلاد در یونان

و صاحب نفوذ اداره می‌شود معهذاً شاهد آن هستیم که بتدریج "خرد" جای "اسطوره" را می‌گیرد.

پیدایش شهر - دولت‌ها

شهرها نقش بسیار مهمی در تاریخ روشنگری یونان باستان داشتند. با پیدایش و رشد تجارت دریایی و گسترش آن به سواحل مدیترانه شهرهای یونانی رشد چشمگیری داشتند. در سواحل دریای اژه جوامع نوینی به وجود آمدند که هر چند چون در گذشته یک اقلیت ثروتمند بر آن‌ها سلطه داشتند اما ماهیت این جوامع بطور کامل متفاوت از جوامع پیشین بود. در این جوامع از فرمانروا دیگر خبری نبود و نظام سیاسی‌اشان متمایز از نظام بربرها بود (بربرها و اژه‌ای بود که یونانیان به اقوام غیر یونانی زبان اطلاق می‌کردند).

آتن، اسپارت، تب، کورنیت، آرگوس، میلث و مگارا از مهم‌ترین این شهرها بودند. این شهرها هر چند که زبان و فرهنگ مشترکی داشتند، اما به لحاظ سیاسی و نظامی بطور کامل از یکدیگر مستقل بودند و به لحاظ نظام اجتماعی متفاوت. برای مثال آتن با دموکراسی‌اش در نقطه‌ی مقابل اسپارت قرار داشت که دارای نظامی بسیار منضبط و نظامی بود. مبادلات تجاری و پیوندهای فرهنگی بین این شهرها بسیار قوی بود.

ویژگی اصلی این شهرها نظام سیاسی‌شان بود. درحالی‌که طی سده‌های گذشته‌ی نظام حکومتی مبتنی بر قدرت یک فرد بود (شاه یا فرمانروا) و بعدها نظام اریستوکراسی (حکومت چند خانواده)، اما در این دوران ساختار حکومت بر بنیاد اداره‌ی جمعی جامعه بود. وظیفه‌ی این جمع تضمین نیک بختی و سعادت افراد جامعه بود، از طریق دستیابی به یک

مجموعه‌ی اصول اخلاقی - اجتماعی و اعمال یکسان‌شان بر کلیه‌ی شهروندان.

طرح مباحث منطقی- اخلاقی یکی از ویژگی‌های مهم زندگی اجتماعی این شهرها بود. در حالی که تا سده‌ی هشتم سخنوری و بطور کلی قلمرو سخن صرفاً در خدمت تولید و باز تولید دین و اسطوره بود، لیکن از این به بعد بتدریج خود را از بند خرافات و اساطیر آزاد کرده و به خدمت اداره‌ی جامعه در می‌آید. سخن به ابزار اثبات درستی عقاید و آرا تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی سیاست نه در جهت بازتولید نظام مبتنی بر اساطیر هم چون در گذشته، بلکه تبدیل به "هنر" می‌شود که بر برهان آزاد و قدرت استدلال برتر استوار است. به همین گونه، سخنوری هم یک هنر نمایشی می‌شود که میدان شهر^۱ صد نهی هنرنمایی هنرمندان اش می‌شود و هدف‌بازیگر شکست حریف در یک نبرد کلامی است. زندگی سیاسی جامعه جولان‌گاه واقعی یک نبرد می‌شود و تنها سلاح در این نبرد کلمات و استدلال منطقی هستند. ارزش‌های اجتماعی- اخلاقی بسیار والائی بر آن حاکم است و اجتناب کامل از توسل به قدرت فیزیکی در این نبرد، بر تارکاش می‌درخشد. پیروزی فقط در گروی متقاعد ساختن عامه یا اکثریت به باورهای خود است و مهم‌تر آن که هدف‌نهایی دستیابی به خیر و سعادت همی شهروندان است.

دموکراسی و مالکیت در آتن

در سده‌ی پنجم پیش از میلاد بود که فلسفه در آتن پا به عرصه‌ی زندگی گذاشت. در این روزگار جوامع یونانی در شرایط تاریخی ویژه‌ای قرار داشتند. به بیان دقیق‌تر جوامعی انتقالی بودند، جوامعی در حال گذار .

^۱- Agora

سده‌ها پیش‌تر با سقوط تمدن می‌سنی یونان چنان سیرِ قهقراپی را طی کرد که به دوره‌ی "سده‌های میانه" و یا بربریتِ یونانی معروف شد. خط و نگارش که پیش‌تر وجود داشت از بین رفتند و بعدها مجبور شدند آن را از نو اختراع کنند (حماسه‌های هومر دقیقاً این دوران را ترسیم می‌کنند). بازسازی تمدن در نزدیکی‌های سده‌ی نهم پیش از میلاد رخ داد و تمدن جدید در قالب شهر - دولت‌های مستقل شکل گرفت. در این جا باید اشاره کرد که این شهر - دولت‌ها به واقع نه شباهتی به شهرهای امروزی داشتند و نه از دولت‌های امروزی نشانی در آن‌ها بود. نزدیکی‌های سده‌ی پنجم اوج شکوفایی تمدن آن‌ها بود و شهروندان‌اش بطور دموکراتیک و جمعی جامعه‌ی شهری را اداره می‌کردند.

ذردیونانیان دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) به معنای صرفاً انتخاب "نمایندگان" از سوی انتخاب‌کنندگان برای حکومت بر جامعه و اداری آن نبود. دموکراسی نزد آنان به معنای **اداره‌ی مستقیم جامعه توسط همه‌ی شهروندان** بود. گردهم‌آیی‌هایی با شرکت همه‌ی شهروندان در میدان شهر تشکیل می‌شد و بر سر **تمام موضوعات و مسائل جامعه** به بحث و جدل می‌نشستند، تصمیم می‌گرفتند و در مورد مسائل اصلی و مهم رای می‌دادند و قانون وضع می‌کردند. در این گردهمایی‌ها که یک بار در هفته برگزار می‌شد، هرکس می‌توانست هرچقدر که لازم می‌دید به سخنرانی بپردازد و اظهار نظر کند. فقط حاضرین در گردهمایی بودند که می‌توانستند مانع ادامه‌ی سخنرانی‌اش شوند. زمانی که به جنگی رای می‌دادند دقیقاً همه می‌دانستند که چه کسی باید اسلحه به دست گیرد و به جنگ رود، با چه کسی باید بجنگد و برای چه. همه‌ی شهروندان سرباز بودند و فرماندهان‌شان را خود انتخاب می‌کردند. قضات دادگاه‌ها که مسئولیت نظارت بر اجرای قوانین برعهده‌اشان بود را هم خود مردم یا با رای مستقیم و یا با قرعه انتخاب می‌کردند. چه تفاوت کلانی است میان این نوع دموکراسی و دموکراسی دوران ما، حتا در مقایسه با پیشرفته‌ترین‌شان. میان ما من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است!

نکته‌ای که بسیار حائز اهمیت است و در این جا باید بدان اشاره کوتاهی کرد این است که معنای شهروندی در یونان این دوران چه بود و چه کسانی شهروند محسوب می‌شدند؟ تا این اواخر چنین پنداشته می‌شد که در یونان باستان شهروند به کسی اطلاق می‌شد که کار نمی‌کرد. اما پژوهش‌های سال‌های اخیر نشان داده که چنین تعریفی از شهروندی یونانی با واقعیت چندان مطابقتی ندارد. به واقع اکثر شهروندان را کشاورزان و پیشه‌وران عادی تشکیل می‌دادند. یعنی کسانی که برای شرکت در نشست‌های عام و یا دادگاه‌ها مجبور بودند برای مدتی کارشان را ترک کنند و البته به ازای زمان کار از دست داده پولی دریافت می‌کردند.

آخرین پژوهش‌ها نشان می‌دهند در آن روزگار در یونان از حکومت به شکلی که امروزه با آن سروکار داریم، خبری نبود. یک شورای^۱ منتخب همگی شهروندان وجود داشت که کارهای تدارکاتی برای برگزاری گردهمایی عام^۲ همگی شهروندان را برعهده داشت. نظارت بر اجرای قوانین و امر دادرسی هم برعهده یک شورای منتخب بود^۳. به عبارت دیگر چیزی هم چون سیاست به معنای امروزی آن، یعنی جدایی نهادهای سیاسی از زندگی اجتماعی وجود نداشت. در این جامعه علم اقتصاد^۴ به معنای مدیریت امور خانواده بود و در این معنا هرآن چه برای خانواده خوب و مفید بود برای جامعه هم خوب و مفید به حساب می‌آمد. بین منافع فرد و منافع اجتماع تفاوتی نمی‌دیدند و تقابلی بین فرد و جامعه هنوز به وجود نیامده بود (نبود فردگرایی)، سیاست، اقتصاد و قضاوت از هم تفکیک نشده بودند. معهذاً، به‌هیچ وجه نباید از جامعه یونان آن زمان یک جامعه‌ی آرمانی ساخت و نکات منفی آن را باید متذکر شد.

^۱ - Boulé

^۲ - Ecclesia

^۳ - Héliée

^۴ - Economie

مهمترین این نکات گستره‌ی بسیار تنگ و محدود افرادی بود که به لحاظ قانونی حقوق شهروندی شامل‌شان می‌شد. در این جامعه افراد به سه رده دسته‌بندی می‌شدند. زنان، یعنی نیمی از جامعه، از این حقوق برخوردار نبودند و ناشهروند به حساب می‌آمدند. مردان خارجی (یعنی مردانی که یونانی بودند اما متولد همان شهر نبودند) شهروند رده‌ی دوم محسوب می‌شدند و در مقایسه با شهروندان عادی از حقوق اجتماعی بسیار کمتری برخوردار بودند. برای نمونه ارسطو که در مقدونیه متولد شده بود و در آن می‌زیست یک شهروند محسوب نمی‌شد.

بردگان که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند از کلیه حقوق شهروندی محروم بودند. رسم بر این است که جامعه‌ی یونان باستان را یک جامعه‌ی برده‌داری معرفی کنند. اما باید به این نکته‌ی بسیار مهم اشاره کرد که ماهیت برده‌داری در یونان باستان با برده‌داری در روم باستان و یا با برده‌داری در کشتزارهای ایالات متحده آمریکا در سده نوزدهم متفاوت بود. در یونان باستان بردگان بطور عمده اسیران جنگی بودند که در منازل ثروتمندان به کارهای خانگی و خدمات می‌پرداختند، در حالی که بردگان در روم باستان در معادن و در آمریکا در کشتزارها در دشوارترین شرایط به بیگاری مجبور بودند. با افزودن کودکان و ناتوانان جسمانی و روانی به فهرست ناشهروندان، برطبق خوش‌بینانه‌ترین ارزیابی‌ها، کمتر از بیست درصد افراد جامعه شهروند محسوب می‌شدند.^۱

یکی دیگر از ویژگی‌های شهر- دولت‌های یونانی کشورگشایی بود بطوری که فتح و غارت سرزمین‌های دیگر موجب غرور شهری و شرکت در جنگ‌ها افتخارآفرین بود. توسیدیس، مورخ و راوی جنگ میان آن و ملوس، در کتابش این نکته را به خوبی نشان می‌دهد. در این کتاب در خطبه‌ی یک آنتی به اهالی شهر تحت محاصره چنین آمده است:

۱- نگاه کنید به پیوست ۵

"ای اهالی ملوس، هرآینه تسلیم شوید هم خود را از مرگ نجات خواهید داد و هم ما با نریختن خون شما و با به بیگاری گرفتن‌تان سود خواهیم برد. شناخت ما از خدایان به ما حکم می‌کند که هر سرزمینی را که می‌توانیم فتح کنیم و بر مردمان‌اش فرمانروایی کنیم. این است قانون طبیعت!"

به هر رو، حتا این پیشرفته‌ترین دموکراسی‌ای که تاریخ جوامع طبقاتی تاکنون به خود دیده است، با برده‌داری، با سرکوب زنان و با نابرابری‌های اجتماعی در جامعه‌ی خودی و با غارت و اسارت اقوام غیرخودی همراه بوده است.

بیش‌ترین آثار ادبی یونان باستان در سده‌ی پنجم پیش از میلاد آفریده شدند. این آثار که بخشی مهم و ارزنده از گنجینه‌ی فرهنگ بشری هستند و امروزه پس از گذشت بیست و پنج سده کماکان جذابیت، نوبی و اصالت خود را حفظ کرده‌اند، بطور عمده فرآورده و در ستایش سنت‌های دموکراتیک آن دوران هستند. بسیاری از این نمایش‌نامه‌ها در پی شکست دادن ایرانیان مهاجم در طی سال‌های ۴۹۰-۴۸۰ پیش از میلاد به وجود آمدند. با پس‌رانده شدن نیروی دریایی مهاجم پارسیان از دریاها و اژه و مدیترانه، دوران شکوفایی اقتصادی شهرهای یونانی هم آغاز می‌شود و این امر به نوبه‌ی خود شکوفایی فرهنگی و دوره‌ی روشن‌گری یونانی را به همراه آورد. دهه‌ها بعدتر، سرانجام با شکست آتن دموکراتیک از اسپارت مستبد- نظامی، زندگی دموکراسی در آتن هم بسر می‌آید و آتن در کام نآرامی‌های سیاسی اجتماعی ناشی از تضادهای طبقاتی جامعه فرو می‌رود.

بر بستر این رویدادهای تاریخی بود که زمینه‌ی اجتماعی لازم برای شناخت موجود اجتماعی‌ای که بنقد عمرش سرآمده بود، فراهم آمد. زمانی که شهر- دولت دوران رونق و آرامش را از سر می‌گذرانند یک شهرزد

۱ - Thucydides, History of Peloponnesian war, Book five.

عادی خود به تنهایی قادر است حق را از ناحق تشخیص دهد و اصولاً نیازی به چنین امری نمی‌بیند چرا که همه چیز بر وفق مراد است. اما زمانی که تضادهای اقتصادی- اجتماعی این نظم و موزونیت زندگی روزمره را مختل سازند، جامعه به "اندیشمندان" نیاز دارد و آن‌ها را هم به وجود می‌آورد. نقش این اندیشمندان طرح پرسش‌هایی است در رابطه با معضلات جامعه‌ی در حال فروپاشی. تفاسیر بنقد موجود دیگر آنان را متقاعد نمی‌کنند و بازگشت به گذشته هم نه امکان‌پذیر است و نه مشکل‌گشا. جامعه آن چنان در تلاطم است که دیگر نمی‌شود هم چون گذشته بر تضادهای اش سرپوش گذاشت. نابرابری موجود در مالکیت و در قدرت را باید توضیح داد. بدین ترتیب فلسفه‌ی سیاسی پا به عرصه‌ی زندگی می‌گذارد. هم آن گونه که پیش‌تر اشاره شد در آن روزها سیاست در مقایسه با امروزه معنای بسیار وسیع‌تری داشت و کلیه‌ی امور زندگی فردی و اجتماعی را دربر می‌گرفت.

هرچند که نقطه‌ی شروع "اندیشمند" ما، معضلات سیاسی - اجتماعی- اقتصادی جامعه‌اش است، اما به واسطه‌ی نوع و ویژگی فعالیت‌اش که بطور عمده در حیاطی اندیشه است، پرندوی بلندپرواز فکر کنجکاوش قفس تنگ نخستین را ترک گفته و به خود و به طبیعت خارج از خودش با کنجکاوی فراتر از یک انسان عادی نگاه می‌کند. بدین ترتیب اندیشمند ما به یک "فیلسوف" تبدیل می‌شود. شناخت دنیا در کلیت‌اش، یعنی شناخت انسان، شناخت جامعه‌ی انسانی و شناخت طبیعت و دنیای خارج از انسان که بر آن "فلسفه" نام نهاده‌اند، مشغولیت فکری‌اش می‌شود.

نخستین انقلاب اندیشتی و تولد خرد

خورشید فلسفه، البته آن چه را که در دوران باستان فلسفه می‌نامیدندش، در آسمان کرانه‌های لاجوردین دریای اژه سر برآورد. در طی سده‌های

هشتم و هفتم پیش از میلاد کرانه‌های خاوری مدیترانه شاهد یک دوران رشد اقتصادی بسیار چشمگیر بودند. ساکنین جزایر یونانی دریای اژه به بازرگانی بسیار پررونقی با مصر، بابل و لیدی مشغول بودند. یونانیان از طریق این مبادلات تجاری، پول را که لیدیایی‌ها پیش‌تر اختراع کرده بودند به اروپا به ارمغان آوردند. استفاده از پول در دادوستدها موجب رونق و شکوفایی هرچه بیشتر بازرگانی شد. این هم به نوبه خود برای بعضی‌ها ثروت و رفاه به همراه آورد و برای دیگران بدهی، ورشکستگی و بردگی.

انقلاب اقتصادی برآمده از ورود پول که موجب پیدایش تضادهای اجتماعی جدیدی شده بود منجر به فروپاشی جامعه‌ی پدرشاهی کهن شده و به رو در رویی ثروتمندان با تهی‌دستان انجامید. جامعه‌ی اشرافیت کهن از سویی با نارضایتی توده‌ها مواجه بود و از سوی دیگر رو در روی حکومت خودکامگان^۱ قرار داشت. با حکومت "خودکامگان"، که خود غالباً از نجبای ناراضی‌ای بودند که رهبری توده‌های به پاخاسته را به دست می‌گرفتند، یک دوران بی‌ثباتی اجتماعی- سیاسی شروع شد. دقیقاً تحت این اوضاع و احوال است که باورها و اعتقادات کهن زیر پرسش می‌رود. سیمای جامعه‌ی یونانی در این دوران را چنین توصیف کرده‌اند:

"در سال‌هایی که برداشت محصولات کشاورزی بد بود دهقانان ناگزیر به وام گرفتن از همسایگان ثروتمند بودند. در گذشته که هنوز از پول خبری نبود آنان برای رفع نیازهایشان مثلاً از همسایه یک کیسه گندم قرض می‌گرفتند. اما، با پیدایش پول اوضاع دیگر عوض شده بود. برای خرید یک کیسه گندم، نخست باید معادل قیمت‌اش پول وام می‌گرفتی و به ازای‌اش یا می‌بایست با محصولات دیگر که در این هنگام قیمت‌شان بسیار پایین‌تر بود، مبادله می‌کردی و یا آن که بهره‌ی سنگینی برای‌اش می‌پرداختی."

^۱-Tyrant

"حول و حوش سال‌های ششصد پیش از میلاد در حالی که در آتن فقرا از گرسنگی می‌مردند ثروتمندان محصولات خود را به شهرهای کورنیت و آژینا صادر می‌کردند. به همین خاطر بسیاری به علت عدم توانایی در بازپرداخت وام‌های خود، زمین‌هایشان را که در گرو بود از دست دادند. آنان نه تنها زمین‌ها بلکه آزادی خود را هم از دست می‌دادند، چرا که آخرین اقدام طلبکاران در مورد کسانی که قادر به پرداخت وام‌های خود نبودند، به بردگی گرفتن بدهکاران و خانواده‌هایشان بود. قانون بی رحم بود. این قانون، قانون ثروتمندان بود."^۱

در دوران فرمانروایی دراکون (یکی از فرمانروایان یونان آن دوران)، قوانین بسیار سخت و غیرانسانی‌ای جهت تنظیم جامعه‌ی برده‌داری وضع شدند. امروزه در زبان‌های لاتین صفت "دراکونی" که معرف‌شدت و بی‌رحمی بسیار خشن است، اشاره به قوانین این دوره دارد.

شهرهای یونانی و آسیای صغیر در طی سده‌ی ششم پیش از میلاد شاهد آشفته‌گی‌های اجتماعی، بحران‌ها و مبارزات طبقاتی بسیار حاد بین ثروتمندان و فقرا، بین بردگان و اربابان‌شان بود:

"در شهر میلتوس در آسیای صغیر، ابتدا مردم پیروز شدند و زنان و فرزندان اشراف را کشتند، سپس اشراف غلبه یافتند و کلیه‌ی مخالفان‌شان را زنده به آتش افکندند و سرتاسر شهر را با نور مشعل‌های انسان‌های در حال سوختن نورانی کردند."^۲

۱ - A.R. Burn, the Pelican History of Greece, P. 119.

۲ - Bertrand Russell, History of Western Philosophy, P. 44.

دیگر شهرهای یونانی و آسیای صغیر در این دوران همگی شاهد اوضاع و احوال مشابهی بودند. در چنین اوضاع و احوالی بود که نخستین فلاسفه در یونان ظاهر شدند. فیلسوفان این دوران هیچ چیز مشترکی با فیلسوفان متکبر و در برج عاج‌نشین دوران بعدی ندارند. آنان، این "حکیمان" دوره‌ی خود، صرفاً اندیشمند نبودند بلکه کار هم می‌کردند، و نه صرفاً کار فکری و نظریه‌پردازی بلکه به کار دستی اشتغال داشتند. برای نمونه تالس، هرچند که اطلاعات زیادی درباره‌اش در دست نیست، اما مسلم شده است که در اواخر زندگی به فلسفه روی آورد. تجارت، مهندسی، هندسه و نجوم از جمله فعالیت‌های او بودند.

فلسفه‌ی یونانی در این مرحله که در واقع سرآغاز پیدایش فلسفه بود، تلاشی بود برای رهایی از قیود و اسارت خرافات و اسطوره‌ها، و رهایی از خدایان. برای نخستین بار انسان توانست خود تک و تنها رو در روی طبیعت قرار گیرد. تاریخ نویسان فلسفه مراحل پیدایش، تکامل و زوال فلسفه‌ی کلاسیک یونان باستان را معمولاً به چهار دوره رده بندی می‌کنند:

۱ - **دوران اسطوره‌های پیشا-فلسفی:** که از سده‌ی دهم تا ششم پیش از میلاد را دربر می‌گیرد. در این دوران هنوز با آن چه که فلسفه نامیده می‌شود سروکار نداریم. دوران افسانه‌ها است، ترکیبی از افسانه‌های بابلی و پیشا- هلنی. آثار حماسی هومر (ایلیاد و اودیسه)، اشعار حماسی هزوبید که به بیان افسانه‌ی آفرینش گیتی و تکوین خدایان می‌پردازند، همگی بیانگر این دوران می‌باشند. این سده‌ها را دوران پیشا-فلسفی (آرکائیک) می‌نامند.

در این دوران است که مراسم نیایش‌های جادوگری/شبه‌مذهبی با پرستش‌گاه‌ها و قربانی‌هایشان شکل می‌گیرند. پرآوازه‌ترین‌شان پرستش‌گاه‌های دلفی و پرستش آپولون بود که در آن جا مردم از سروش غیبی طلب حاجت می‌کردند. بر روی کتیبه‌ی سردر این پرستش‌گاه

جمله‌ی "آیا تو خود را می‌شناسی؟" حک شده بود. دقیقا همین جمله بود که بعدها لُب کلام بر نامهی فلسفی سقراط را تشکیل داد.

به موازات این مرسم همگانی، محافلِ خصوصی و سری هم وجود داشتند که در واقع پیشگامان فرقه‌های شبه مذهبی و عرفانی آتی بودند. اعضای آن‌ها متعهد می‌شدند که مسائل درونی و آموخته‌های خود را به خارج منتقل نکنند. اینان هر یک خدا یان خود را داشتند. زئوس^۱ (خدای خدایان)، دیونیسوس^۲ (خدای شراب و مستی)، دیمتر^۳ (الهه‌ی کاشت و برداشت) و اورفه^۴ (الهه‌ی اسرار).

در سده‌های هفتم و ششم پیش از میلاد آیین اورفه و پرستش‌اش گسترش می‌یابد. در این آئین انسان ترکیبی است از جسم فانی و روح جاودانی. روح عنصری معنوی و مقدس است که در کالبد جسمانی انسان زندانی است و تنها با مرگ انسان است که آزادی‌اش را باز می‌یابد. روح انسان پس از مرگ دوباره در کالبد موجود دیگری وارد می‌شود. این که روح یک انسان پس از مرگ‌اش در کالبد چه موجودی وارد می‌شود، بستگی به کارنامه‌ی آن فرد در دوران زندگی پیشین‌اش دارد. برای نمونه روح یک انسان بدکار پس از مرگ در جسم یک کرم خاکی و یا یک زن وارد می‌شود. این چرخه‌ی تجسد روح ادامه خواهد داشت تا آن که این فرد در طی این روند تبدیل به یک انسان کامل شود و در چنین مرحله‌ای است که پس از مرگ روح‌اش به آسمان‌ها می‌رود و برای همیشه در آن جا باقی می‌ماند (باوری که نزد هندیان هم دیده می‌شد). فیثاغورس و افلاطون شدیداً تحت‌تاثیر این باور بودند.

۱ - Zéos

۲ - Diounysos

۳ - Démétre

۴ - Orphée

۲ - **دوره ی پیشا - سقراطی**: که سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد را دربر می‌گیرد. این دوران با تالس در شهر میلیت شروع می‌شود و با آغاز کار سقراط در شهر آتن پایان می‌یابد. مکتب میلیت (تالس، آناکسیماندر و آناکسیمنس)، فیثاغورسیان، مکتب ایلیایی (پارمیندس، زنون، ...) فیلسوفان منفرد (هراکلیت، آمپدوکلس، آناکساگوراس، دموکریت) و دست آخر سوفسطاییان از سرشناس‌ترین فیلسوفان این دوره بودند. فیلسوفان پیشا- سقراطی به معنای کلاسیک کلمه‌ی فیلسوف محسوب می‌شدند. آنان نه فقط کیهان‌شناس بودند، بلکه به اخلاق، ریاضیات، فیزیک (طبیعت) و حتا هستی‌شناسی هم می‌پرداختند.

۳ - **دوران کلاسیک**: که با سقراط شروع می‌شود و با مرگ ارسطو پایان می‌یابد. این دوران که شاهد شکوفایی علم و فلسفه در یونان است دقیقاً مصداق است با سال‌های سقوط آتن، شهری که تا آن زمان بر تارک دیگر شهرهای یونانی می‌درخشید. جنگ‌های پلوپونزی (ائتلاف ضد آتنی دیگر شهرهای یونانی به رهبری اسپارت) ضربه‌ی سختی بر دموکراسی آتن وارد کرد. با شکست آتن، حکومت دموکراسی فروپاشید و به فرمانروائی موسوم به "**سی‌خودکامه**" منتهی شد (۴۰۴-۴۰۳ پ.م). در سال ۳۳۸ پیش از میلاد آتن از سوی مقدونیه مورد تهاجم قرار می‌گیرد و مغلوب فیلیپ مقدونی می‌شود.

مجموعه‌ی این رویدادها بر اندیشمندان آتنی تاثیر مستقیم می‌گذارد. سقراط به مرگ محکوم می‌شود. افلاطون اشراف‌زاده پس از سقوط حکومت "**سی‌خودکامه**" و استقرار مجدد دموکراسی، به واسطه‌ی پیوندش با "**خودکامگان**" مجبور به ترک آتن می‌شود. او در طی سفرهای اش با نظریات فیثاغورسیان و فلسفه‌ی اشراقی خاور زمین آشنا می‌شود و شدیداً از آن‌ها الهام می‌پذیرد. ارسطو، شاگرد افلاطون که از اهالی مقدونیه و مربی اسکندر مقدونی بود ولیکن شهروند آتن محسوب نمی‌شد، پس از

۱ - Peloponosi، نگاه کنید به پیوست ۳

تسخیرِ آتن توسطِ طفیلیپ مقدونی، از حمایتِ فاتحانِ برخوردار می‌شود، راهِ خود را از افلاطون جدا می‌کند و در برابرِ آکادمی او مدرسه‌ی خود را بنیان می‌نهد.

۴ - دورانِ هلنیستی - امپراتوری: اسکندر مقدونی پس از ده سال کشور گشایی در ۳۳۳ پیش از میلاد می‌میرد و ارسطو هم یک سال بعد دنیا را ترک می‌کند. در سده‌ی سوم پیش از میلاد دو مکتبِ رواقی و اپیکوری برای مدتِ کوتاهی ظاهر می‌شوند. بعد از مرگِ اسکندر هر چند آتن استقلالِ خود را باز می‌یابد، معهدا دورانِ شهر- دولت‌های کوچک و مستقل بنقد به سرآمده بود. کشور گشایی‌های اسکندر نقطه‌ی عطفی بود در انک شافیتمدن در این بخش از کره‌ی زمین. دورانِ موسوم به هلنی با شهر- دولت‌های اش جای خود را به دورانِ هلنیستی- امپراتوری می‌دهد که مرکزش شهرِ اسکندریه است.

اسکندر مقدونی با آن که بیش از سی‌وسه سال زنده نماند اما در طی ده سال فرمانروایی‌اش بخش کلانی از دنیای متمدن آن دوران را تسخیر کرد و تا مرزهای چین پیش رفت. برعکس شهرتِ نادرستی که به او نسبت می‌دهند و او را تخریبگر معرفی می‌کنند، در هر کشوری که فتح می‌کرد به ساختن شهرها می‌پرداخت. بیش از بیست شهر در اکنافِ دنیا بنا کرد که شهرِ پرآوازه‌ی اسکندریه در مصر یکی از آنها است.

پس از مرگِ اسکندر امپراطوری به سرعت فرو می‌پاشد، بتدریج شهرِ اسکندریه در مصر به لحاظ فرهنگی جای آتن را می‌گیرد و به مدتِ هفت سده مرکز تمدن یونانی- هلنیستی می‌شود. دو سده پس از اسکندر دنیای هلنیستی توسطِ رومیان تسخیر می‌شود و مشعلِ علم و فلسفه‌ی یونانی در طی شش سده‌ی آتی بتدریج رو به خاموشی می‌گذارد. در سال ۵۲۹ میلادی سرانجام امپراطورِ روم پس از مسیحی شدنش بقایای نهادهای فرهنگی یونانی را به اتهام "مدارس مشرکین" رسماً می‌بندد و مسیحیت

فرمانِ مرگِ "فلسفه" را رسماً اعلام می‌کند و خُرد در محرابِ جهل قربانیِ باور و ایمان می‌شود. نادانی و خرافات رسماً جای علم و فلسفه را می‌گیرند و شب تاریکی که بنقد شروع شده بود به مدتِ هزار سالِ دیگر ادامه می‌یابد.

